

صفات شاعرانه

در دیوان حافظ

(بخشن سوم)

از دکتر خسرو فرشیدورد
استاد دانشگاه تهران

صفت‌های شاعرانه از نظر نحوی

صفت و معادل صفت در زبان فارسی و عربی و بیشتر زبانهای غربی از لحاظ نحوی دو صورت دارد؛ یکی وقتی که بیواسطه و مستقیماً موصوف را وصف میکند مانند: کتاب سبز و دیررند سوز که آن را در زبانهای فرنگی اپیتت (۱) و در نحو عربی نعت مینامند و آن را از توابع می‌شمارند که در اعراب و چند چیز دیگر تابع موصوفست (۲).

شراب خورده و خوی کرده میروی بچمن
که آبروی تو آتش در ارغوان انداخت (حافظ)

به این ترتیب از نظر زبانشناسی و دستوری نعت یا صفت بیواسطه را میتوان چنین تعریف کرد:

نعت یا صفت بیواسطه، صفت یا معادل صفت یا گروهیست اسمی یا قیدی یا وصفی که مستقیماً و بدون واسطه فعل، موصوف را وصف کند و با آن گروه اسمی بسازد (۳).

(۱۵۱) همین‌اندا همجمله، بخش اول، جلد دوم، ص ۱۵۱

مثال برای صفت مفرد، «بزرگ» در «کار بزرگ»، و «بخشنده» و «دستگیر» در «خداوند بخشنده دستگیر» و مثال برای گروه وصفی «چون ارغوان» در «می چون ارغوان»
 بر برگ گل بخون شقایق نوشته‌اند
 کانکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت

(حافظ ق. ۶)

دیگر هنگامی که صفت بوسیله فعل موصوف را توصیف مینماید و بآن اسناد داده میشود مانند: کتاب سبز است، یا کتاب را سبز یافتیم. صفت را در این حالت در فارسی و فرانسه و انگلیسی صفت اسنادی^(۴) و در عربی خیر مینامند خواه خبر افعال ناقصه باشد و خواه خبر (مفعول دوم) افعال قلوب و خواه خبر ساده.

نعت یا اپیتت را نگارنده صفت بیواسطه و صفت اسنادی را صفت بواسطه هم نامیده است (نگا کنید به دستور امروز، نوشته نویسنده این سطور از ص ۶۳ ببعده).

بنابراین تفاوت نعت با صفت اسنادی از لحاظ دستوری وجود یا عدم فعل ربطی است. باین معنی که صفت اسنادی (صفت بواسطه) بوسیله فعل ربطی یا معادل آن بموصوف مربوط میشود و در نعت یا صفت بیواسطه چنین کاری بدون واسطه فعل صورت میگیرد. صفت اگر قید فعل یا حال عربی باشد گاهی بوسیله فعل غیر ربطی فاعل یا مفعول را وصف میکند.

اقسام صفات شاعرانه از نظر نحوی

صفات شاعرانه را بمعنای محدود آن یعنی نعت و صفت بیواسطه نگرفته‌ایم بلکه آن را بمفهومی وسیعتر و گسترده‌تر بکار برده‌ایم که دستان در این تحقیق ادبی باز باشد. بنابراین در نوشته ما صفت شاعرانه و ادبی از لحاظ نحوی ممکن است با این صورتهای جلوه‌گر شده باشد:

۱- بصورت نعت یا صفت بیواسطه یعنی صفتی که بدون واسطه فعل ربطی موصوف را توصیف میکند، مانند: عطر گردان، ارغوانی، عاشق کش عیار، غمزده، سرگشته، گرفتار، شکن در شکن، در این شعرهای حافظ:

= شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم

نسیم عطر گردان را شکر در مجمر اندازیم (۲۵۸)

= ای نسیم سحر آرامگه بار کجاست

منزل آن مه عاشق کش عیار کجاست (۱۵)

= باز پرسید ز گیسوی شکن در شکتش

کاین دل غمزده سرگشته گرفتار کجاست (۱۵)

صفت‌های بیواسطه غالباً بعد از موصوف و بی فاصله از آن می‌آیند ولی در قدیم گاهی

چنین نبوده‌اند و از آن فاصله می‌گرفته‌اند مانند: ابلهی را دیدم سمین که خلعتی تمین در بر

داشت (گلستان) که «سمین» صفت بیواسطه «ابله» است ولی بین این دو فعل «دیدم» فاصله

شده است یا مثال از حافظ :

اهل کام و ناز را در کوی زندگی راه نیست

رهروی باید جهانسوزی نه خامی بیغمی (۳۳۱)

که بین «رهرو» (موصوف) و «جهانسوز» (صفت) فعل «باید» فاصله گردیده است.

صفت بیواسطه در قدیم گاهی پیش از موصوف می‌آمده است مانند فریبنده ماه به جای

ماه فریبنده :

بدو گفت طوس ای فریبنده ماه ترا سوی بیشه که بنمود راه

(فردوسی)

۲ - بشکل صفت اسنادی و مکمل مانند بخشندگان عمر، شیرین، ملیح و زیبا و خوش

در این مثالها:

= خوبان پارسی گوی بخشندگان عمرند

ساقی بده بشارت زندان پارسا را (۳)

= شیوه تاز تو شیرین، خط و خال تو ملیح

چشم و ابروی تو زیبا، قد و بالای تو خوش (۱۸۴)

= شمشاد خرامان کن و آهنگ گلستان کن

تا سرو بیاموزد از قد تو دلجوئی (۳۵۳)

۳ - بصورت قید مانند : مست و خوی کرده و شراب خورده در این بیت‌های حافظ :

= مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت
گفت ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان (۲۶۷)

= شراب خورده و خوی کرده میروی به چمن
که آبروی تو آتش در ارغوان انداخت (۱۳)

۴ - بشکل صفت جای موصوف مانند: بالا بلند و شاه‌وش در این مثالها:

= بالا بلند عشوه گر نقشباز من
کوتاه کرد قصه زهد دراز من (۲۷۶)

= یا رب این شاه‌وش ماهرخ زهره جبین
در یکتای که و گوهر یکدانه کیست (۴۷)

۵ - بصورت صفت جای موصوف مضاف. گاهی صفت بیواسطه بصورت صفت جای

موصوف و بشکل مضاف می‌آید مانند: رهزن دهر و غم‌آز صبا. راهزن دین و دل.

= مغیبه‌ای میگذشت راهزن دین و دل
در ره آن آشنا از همه بیگانه شد

= رهزن دهر نخفته است مشو ایمن از او
اگر امروز نبرده است که فردا ببرد

= چو دام طره افشانند زگرد خاطر عشاق

بغم‌آز صبا گوید که راز ما نهان دارد

سبب استعمال ترکیب غریب «غم‌آز صبا» آنست که «صبا» معمولاً صفت کسره‌دار

نمیگیرد و در شعر حافظ و ادب فارسی تعبیراتی مانند صبای مشک فشان، صبای مشکین

نفس، صبای دلنواز بنظر نگارنده نرسیده است. علت نیز اضافه شدن صامت میانجی «ی» و

طولانی شدن کلامست که عرصه را بر شاعر و وزن شعر او تنگ میکند.

۶ - بصورت تمیز. گاهی صفت شاعرانه بصورت تمیز می‌آید. مانند: «خوش خبر» که

تبدیل به «خوش خبری» گردیده و بصورت تمیز در آمده است، ولی در واقع صفت صباست:

صبا بخوش خبری هدهد سلیمانست
که مژده طرب از گلشن صبا آورد (۱۹۹)

۷ - بصورت وجه شبه. گاهی صفتی زیبا و لطیف بصورت وجه شبه یعنی وجه مشترک

بین مشبه و مشبه به بکار میرود که غالباً مایه اوجگیری شعر میگردد. علت آن اینست که صفت در این موارد بدو عنصر تعلق دارد یکی بمشبه و دیگر بمشبه به، و این کار تشبیه را با صنعت جمع توأم میسازد و بر زیبایی کلام می افزاید. حافظ این نوع صفات را بسیار عالی بکار برده است. مثال برای لطیف و خوش در بیت زیر:

همچو گلبرگ طری هست وجود تو لطیف

همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش (۱۸۴)

که لطیف هم صفت «معشوق» است که مشبه است و هم صفت «گلبرگ طری» که خود مشبه به است و صفت دیگر است برای «یار» زیرا مشبه به در واقع خود نوعی صفت برای شبهه است. بنابراین معشوق دو صفت دارد: یکی «گلبرگ طری»، دیگر «لطیف» از این رو این کلمه هم صفت معشوقست و هم صفت «صفت» آن، که بطور مضاعف معشوق را توصیف نموده و وصف جنبه تأکید آمیز دلاویزی یافته است. پس در این قسم سخنان هم توصیف موجود است و هم تأکید. همچنین است «خوش» که هم صفت معشوقست و هم صفت «سرو چمن خلد» که بصورت مضاعف و دو گانه عمل توصیف را انجام داده است.

مثال برای «داغدار» که هم صفت «دل حافظ» (مشبه) و هم صفت «لاله خودرو» (مشبه به) است:

نه این زمان دل حافظ در آتش هوس است

که داغدار از لاله خودروست (۴۲)

۸ - بصورت صفت مضاعف. گاهی حافظ یک صفت را برای دو موصوف می آورد و با چیره دستی هر چه تمامتر توصیف را افسون آمیزتر و سحرانگیزتر میکند، یعنی وصف شاعرانه را با صنعت جمع توأم میسازد. در مورد صفاتی که وجه شبهه، دیدیم که این کار چه اعجازی مینماید حالا میگوئیم صفت مضاعف هم چنین میکند. مثلاً در این بیت «مسکین» و «سرگردان» و «بیحاصل» هم صفت حافظ است و هم صفت باد:

من و باد صبا مسکین دو سرگردان بیحاصل

من از افسون چشمت مست و او از بوی گیسویت (۶۶)

در جای دیگر «سرگردان» و «تنها» و «بیکس» هر سه، هم صفت شاعر است و هم صفت

آهوی وحشی :

الا ای آهوی وحشی کجائی

مرا با توست چندین آشنائی

دو تنها و دو سرگردان دو بیگس

دد و دامت کمین از پیش و از پس (۳۵۴)

۹ - بصورت گروه وصفی و قیدی شاعرانه در شعر حافظ . گروههای وصفی مجموعه‌ای

از کلماتست که نقش صفت را در جمله بازی میکنند بدون آنکه مرکب یا جمله واره باشد

مانند:

«برازنده ناز»، «مشهور خوبان»، «چون ارغوان»، «چو شمع»، «مست از می»، «گویای

اسرار»، «محرم راز» و جز اینها، این نوع گروهها ممکنست بصورت قید هم بکار روند.

گروههای وصفی شاعرانه در شعر حافظ فراوانست و گاهی دلنشین‌تر و تازه‌تر از صفت‌های

مرکب و مشتق است:

گروههای وصفی و قیدی خود اقسامی دارند از این قرار:

الف - آنهایی که از حرف اضافه یا شبه حرف اضافه و اسم بوجود می‌آیند .

مانند: «چون ارغوان» در «می چون ارغوان»، «چو شمع»، «ماننده سنگ خاره» و «با

سلسله زلف دراز» :

= بر برگ گل بخون شقایق نوشته‌اند

کانکس که پخته شد می چون ارغوان گرفت (۶۰)

= در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع

شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع (۱۹۹)

= دل در بر او ز نازکی بتوان دید

ماننده سنگ خاره در آب زلال

= ای که با سلسله زلف دراز آمده‌ای

فرصت باد که دیوانه نواز آمده‌ای (۲۹۲)

ب - آنهایی که از صفت و قید تشکیل شده‌اند .

مانند: «سخت خوب» و «سخت سست بنیاد» و «عظیم افتاده»، در این بیتها:

= در حق من لبت این لطف که میفرماید

سخت خوبست ولیکن فدای بهتر از این (۱۷۹)

= بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است

بسیار باد که بنیاد عمر بر باد است (۲۷)

= همچو گرد این تن خاکی نتواند برخاست

از سر کوی تو ز آنرو که عظیم افتاده است (۲۶)

پ - آنهایی که از صفت یا قید و متممهای آن تشکیل شده اند.

مانند: خازن گنج حکمت، روشنایی بخش چشم، زیر لب خنده زنان، بانواع عتاب

آلوده، شب نشین کوی سربازان و رندان، مشهور خوبان، بخشندگان عمر، پیمان ده پیمان، در

ناز پروریده، از آب لطف زاده، خانه برانداز دل و دین من، شایسته انعام، آمیخته با گل، آب

آلوده، از می ناب آلوده، تشنه بخون، راست بر بالای تو.

در این گروهها متمم صفت یا قید بدو صورت میآید یکی با کسره مانند گویای اسرار،

مالامال درد، نامه سیاه عالم، محرم راز، گمراه عالم، شهره آفاق، چمن آرای جهان، کافر عشق

، همفسی جام باده، طفیل هستی عشق، همراز عشق، و دیگر با حروف اضافه دیگر مثل

صراحی در دست و مست از می:

مثال برای گروههای وصفی که با کسره آمده اند:

= سینه مالامال در دست ای دریغا مرهمی

دل ز تنهایی بجان آمد خدا را همد می (۳۲۴)

= می ده که گر چه گشتم نامه سیاه عالم

نومید کی توان بود از لطف لایزال (۳۲۴)

= الا ای طوطی گویای اسرار

مبادا خالیت شکر زمَنقار (۱۶۵)

= جان فدای دهندش باد که در باغ نظر

چمن آرای جهان خونتتر از این غنچه نبست

- = پیش از اینت بیش ازین اندیشه عشاق بود
عشقبازی تو با ما شهرة آفاق بود (۱۴۰)
- = گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد
گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید (۱۵۶)
- = عاشقی را که چنین باده شبگیر دهند
کافر عشق بود گر نشود باده پرست (۲۰)
- = طفیل هستی عشقند آدمی و پری
ارادتگی بنما تا سعادتگی ببری (۲۴۳)
- = ما بیغمان مست دل از دست داده ایم
همراز عشق و هممنفس جام باده ایم (۲۵۱)
- و همچنین است: مشهور جهان، راهزن دین و دل، خازن گنج حکمت، شهرة شهر، رهزن
دهر، آزرده گزند، کشته غمزه، آشنایان ره عشق، روندگان طریقت، قتیل عشق، خانه برانداز
دل و دین، شایسته انعام، داغدار ازل، روشنائی بخش چشم او:
- = با دل خون شده چون نافه خوشش باید بود
هر که مشهور جهان گشت بمشکین نفسی (۳۱۸)
- = مـغـبـچه‌ای میگذشت راهزن دین و دل
در ره آن آشنا از همه بیگانه شد (خا ۱۵۴)
- = حافظ اگر چه در سخن خازن گنج حکمتست
از غم روزگار دون طبع سخن گزار کو (۲۸۶)
- = شهرة شهر مشو تا نهم سردر کوه
شور شیرین منما تا تکنی فرهادم (۲۱۵)
- = رهزن دهر نخفته است مشو ایمن از او
اگر امروز نبردست که فردا ببرد (۸۷)
- = تنت بناز طیبیان نیازمند مباد
وجود نازکت آزرده گزند مباد (۶۰/۱۵ حافظ انجوی)

= آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب

(۲۹۲) کشته غمزه خود را بنما ز آمده ای (۲۹۲)

= آشنایان ره عشق در این بحر عمیق

(۹۱۲) غرقه گشتند و نگشتند بآب آلوده (۲۲۹ انجوی)

= آشنایان ره عشق گرم خون بخورند

(۶۶۲) ناکسم گر بشکایت بر بیگانه روم (۱۹۴)

= رونندگان طریقت ره بلا سپرند

(۹۱۲) رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز (۱۷۵)

= قتل عشق تو شد حافظ غریب ولی

(۶۶۲) بنحاک ما گذری کن که خون مات حلال (۲۰۶)

= حالیا خانه برانداز دل و دین منست

(۶۶۲) تا در آغوش که میخسبد و همخانه کیست (۴۷)

= هر دمش با من دلسوخته لطفی دگر است

(۱۹۹) این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد (۷۶)

= نه این زمان دل حافظ در آتش هوسست

(۱۲۲) که داغدار ازل همچو لاله خود روست (۴۲)

= گر چه خورشید فلک چشم و چراغ عالمست

(۱۲۲) روشنائی بخش چشم اوست خاک پای تو (۲۸۳)

مانند: مثال برای گروههای وصفی که با حرف اضافه ای غیر از کسره آمده اند. با گروههایی

قدحی در دست، از نرگس مستش مست، در شرب زر کشیده، جیب قصب دریده، بآب

آلوده، بر برگ گل چکیده، از آب لطف زاده، در ناز پروریده، صلاتی بشیخ و شاب زده، چتر بر

سحاب زده.

و شالهای دیگر در زیر از شعر حافظ:

(۲۲) ...

- = در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست
 مست از می و میخواران از نرگس مستش مست (۲۰)
- = فاش میگویم و از گفته خود دلشادم
 بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم (۲۱۶)
- = دامن کشان همی شد در شرب زر کشیده
 صد ماهروز رشکش جیب قصب دریده (۲۹۴)
- = تا شدم حلقه بگوش در میخانه عشق
 هر دم آید غمی از نو بمبارک بادم (۲۱۶)
- = یاقوت جانفزایش از آب لطفزاده
 شمشاد خوشخرامش در ناز پروریده (۲۹۴)
- = گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست
 که شود فصل بهار از می ناب آلوده (۲۹۳)
- = در سرای مغان رفته بود و آب زده
 نشسته پیر و ضلای بشیخ و شاب زده (۲۹۱)
- = سبو کشان همه در بند گیش بسته کمر
 ولی ز ترک کله چتر بر سحاب زده (۲۹۱)
- = که این کند که تو کردی بضعف همت و رای
 ز گنج خانه شده خیمه بر خراب زده (۲۹۲)
- = گفت حافظ لغز و نکته بیاران مفروش
 آه از آن لطف بانواع عتاب آلوده (۲۹۳)
- = بیا بنمیکده حافظ که بر تو عرضه کنیم
 هزار صف ز دعاهای مستجاب زده (۲۹۲)
- = فلک جنیبه کش شاه نصره الدین است
 بیا ببین ملکش دست در رکاب زده (۲۹۲)
- = در این زمانه رفیقی که خالی از خللست
 صراحی می ناب و سفینه غزلست (۳۲)

= آشنایان ره عشق در این بحر عمیق

غرقه گشتند و نگشتند بآب آلوده

= گفتم آه از دل دیوانه حافظ بی تو

زیر لب خنده زنان گفت که دیوانه کیست

= قند آمیخته با گل نه علاج دل ماست

بوسه‌ای چند بیامیز بدشنامی چند (خا ۱۷۷)

= او بخونم تشنه و من بر لبش تا چون شود

کام بستانم ازو یا داد بستاند ز من (۲۷۷)

= ای قبابی پادشاهی راست بر بالای تو

زینت تاج و نگین از گوهر والای تو (۲۸۳)

البته گاهی تشخیص اینگونه گروهها از کلمه مرکب دشوار است.

گروههای وصفی از بدیع‌ترین اقسام صفت‌های شاعرانه حافظ است زیرا بواسطه امکان

تلفیق دو یا چند کلمه با هم، امکان خلاقیت و ابداع هم زیادتر است. شاهد سخن ما شعر

دلاویز زیر است:

گفتم ای جان جهان دفتر گل عیبی نیست

که شود فصل بهار از می ناب آلوده (۲۹۳)

اینگونه صفتها اگر سبب یا وسیله آرایشهای ادبی و توصیف و تجسم و بیان احساسات

و اندیشه‌های رندانه و شورانگیز شوند بهترند؛ مانند: آمیخته با گل، خانه برانداز دل و دین،

بانواع عتاب آلوده، زیر لب خنده زنان، برازنده ناز، شب نشین کوی سربازان و رندان در بیت‌های

یاد شده.

ت - آنهایی که از تکرار دو صفت یا قید بمنظور تأکید بوجود می‌آیند.

این قسم گروهها را میتوان گروههای وصفی یا قیدی تأکیدی نامید مانند «چند و چند» در

این بیت:

ساغری نوش کن، و جرعه فشان بر افلاک

چند و چند از غم ایام جگر خون باشی (۳۲۰)

ت - آنهایی که از پی آوری و عطف صفات و قیود بوجود می‌آیند.

مانند: «غمزده، سرگشته، گرفتار» و «زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب»
 زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
 پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست (۲۰)
 باز پرسید ز گیسوی شکن در شکنش
 کاین دل غمزده سرگشته گرفتار کجاست (۱۵)

اینگونه گروههای عطفی و وصفی و قیدی یا با حروف عطف (وار، یا، هم و غیره) میآیند
 مانند بیت نخست (زلف آشفته و...)، یا بدون واو عطف و کسره (با فصل صفات) مانند مثال
 دوم (غمزده سرگشته گرفتار)، یا صفتها با کسره عطف بهم مربوط میشوند مانند مثال سوم (بالا
 بلند عشوه گر نقشباز من).
 گروههای عطفی و وصفی را در بدیع سنتی تنسیق صفات میگویند که یکی از عوامل
 زیبایی کلامست بخصوص آن نوع آن که با کسره یا بدون کسره و بی «واو» میآید.
 این آرایش ادبی دارای اهمیت بسزائیست و در شعر شاعران بزرگ دیگر هم فراوانست و
 فردوسی و سعدی در این زمینه از حافظ هنر بیشتری نشان داده اند. برای دیدن مثال بصفحه
 ۱۳۶ شماره ۳۴ مجله آشنا نگاه کنید. ■



- پی نوشت ها:
- 1- épithète (f) , epithet (e)
 - ۲- بکتابهای نحو عربی در مبحث توابع نگاه کنید مثلاً بشرح ابن عقیل و مبادی العربیه.
 - ۳- مقایسه کنید با هارتمن، موزن، لاروس، ماروزو، پی و شرح ابن عقیل در زیر عنوان
 epithet و «epithete» و نعت
 - 4- attributive adjective (e)